

پژوهشی درباره‌ی با هم آیی واژگانی در زبان فارسی

کوروش صفوی*

چکیده:

در این مقاله کوشش خواهد شد، ضمن مروری بر مطالعه‌ی با هم آیی در زبان‌شناسی ساختگرا و چگونگی طرح آن در قالب نظریه‌ی حوزه‌های معنایی، با هم آیی واژگانی در زبان فارسی مورد بحث و بررسی قرار گیرد و شرایط آن بازکاویده شود.

۱- مقدمه

نچه امروزه با نام با هم آیی [collocation] در معنی‌شناسی ساختگرا مطرح می‌شود، برای نخستین بار از سوی پورتسیگ (← ۲) و به عنوان نوعی بررسی همزمانی در قالب نظریه‌ی حوزه‌های معنایی معرفی شده است. نظریه‌ی حوزه‌های معنایی [field theory] نوعی طرح نسجم یافته از نظام مفاهیم واژگانی زبان است که تریر (← ۳) و وایزگربر (← ۴) به معرفی و نظم بخشیدن به آن همت گماردند و حتی امکان صحت آن را از منظر مطالعات در زمانی به بحث گذاشتند.

در کنار تریب و وایزگربر که بیشتر به مطالعه‌ی در زمانی حوزه‌های معنایی توجه داشتند، پورتسیک توجه خود را به مطالعه‌ی همزمانی حوزه‌ها معطوف داشت. به اعتقاد وی، رابطه‌ای تنگاتنگ میان وقوع واژه‌ها در سطح جمله وجود دارد که می‌تواند «با هم آیی» نامیده شود. وی در این مورد نمونه‌های متعددی را به دست می‌دهد که نشانگر چنین واقعیتی‌اند. در این مورد می‌توان «دندان/گاز گرفتن»، «اسب/شیهه کشیدن»، «سگ/پارس کردن»، یا «نان/بیات» را نمونه آورد که به اعتقاد پورتسیک، به دلیل رابطه‌ی معنایی بنیادین شان به با هم آیی منجر می‌شوند. به گفته‌ی وی، با هم آیی یک اسم با یک فعل، مثلاً «اسب» با «شیهه کشیدن» به دلیل ویژگی مشترکی است که این دو واژه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و همین نکته درباره‌ی یک اسم با یک صفت، مثلاً «مو» با «بلوند» نیز صادق است (← ۶). اجازه دهید پیش از بحث دقیق‌تر در این باره، ابتدا به کمک چند نمونه مساله‌ی با هم آیی را روشن‌تر سازیم تا از این طریق بتوانیم با دقت بیشتری به ادامه بررسی در این زمینه پردازیم.

در زبان فارسی، صفاتی نظیر «پیر»، «قدیمی»، «کهنه»، «کهنسال»، «فرتوت» و جز آن واحدهای یک حوزه‌های معنایی را تشکیل می‌دهند که با توجه به موصوف هم‌نشین شان انتخاب می‌شوند. این انتخاب سبب می‌گردد تا «مرد پیر»، «کتاب کهنه»، «درخت کهنسال»، یا «چراغ قدیمی» مصطلح نمایند و «مرد کهنه»، «کتاب کهنسال»، «چراغ پیر» و ترکیباتی از این قبیل کاربرد نیابند. «لیس زدن» در فارسی صرفاً با «زبان» هم‌نشین می‌شود و «لگد زدن» در هم‌نشینی با «پا» به کار می‌رود. «سبزی» فقط «می‌گندد» و «چشم» تنها بخشی از بدن است که «کور» می‌شود. به این ترتیب «مو» با «بلوند» و «سگ» با «پارس کردن» در با هم آیی با یکدیگر قرار می‌گیرند والی آخر.

۲- حوزه‌های با هم آیی

بر اساس آنچه تاکنون مطرح شد، وقوع واژه‌هایی با ویژگی‌های بنیادین مشترک بر روی محور هم‌نشینی به با هم آیی منجر می‌شود. در این گونه از با هم آیی‌ها، واحدی بر روی محور هم‌نشینی در با هم آیی با واحد دیگری ظاهر می‌شود که برای اهل زبان از پیش تعیین شده

است. به گفته ی پورتسیگ، مسلماً آنچه می تواند فعل «گازگرفتن» یا «گاززدن» را انجام دهد، «دندان» است (← ۲ص ۶۸).

آنچه در همان نگاه نخست درباره ی باهم آیی قابل درک است، حوزه ی باهم آیی واحدهای زبان با یکدیگر است. برای نمونه، «بلوند» تنها در باهم آیی با «مو» قرار می گیرد، درحالی که سایر رنگ های مو، نظیر «مشکی»، «قهوه ای»، «طلایی» و غیره می توانند برای موصوفها ی دیگری نیز نقش صفت را ایفا کنند. «خرمایی» نیز از جمله رنگ هایی است که دست کم به اعتقاد نگارنده ی این سطور، تنها در باهم آیی با «مو» قرار می گیرد و «میثی» تنها برای «چشم» کاربرد می یابد. درمقابل می توان صفاتی نظیر «خوب» یا «بد» را در نظر گرفت که از حوزه ی با هم آیی بسیار وسیعی برخوردارند، یا «هار» که به غیر از «سگ» با «گرگ» نیز در باهم آیی قرار می گیرد. به این ترتیب، حوزه ی باهم آیی مفاهیم واژه ها می تواند بر روی پیوستاری از نهایت محدودیت تا نهایت عدم محدودیت در نظر گرفته شود و برحسب بسامد وقوع با هم آیی واحدها با یکدیگر تعیین گردد.

۳- حشو در باهم آیی

این امکان را نباید نادیده گرفت که در زبان های طبیعی، انتخاب واحدی از محور جانشینی به جای زنجیره ای بر روی محور همنشینی امکان پذیر است. برای نمونه می توان «لگد زدن» را به جای «ضربه زدن با پا» یا «مشت زدن» را به جای «ضربه زدن با دست بسته» در نظر گرفت. در چنین شرایطی، مفهوم «با پا» در «لگد زدن» نهفته است. نمونه های (۱) تا (۵) می توانند برای درک بهتر مطلب راهگشا باشند.

(۱) کامبیز [با پایش] به درلگد زد.

(۲) مریم [بادندان] سیب را گاز زد.

(۳) او [با چشم هایش] مرا ندید.

(۴) برادرم [با دستش] سیلی محکمی به صورتم زد.

(۵) خواهرم [با زبانش] بستنی را می لیسید.

در نمونه های (۱) تا (۵)، مفهوم آنچه در داخل قلاب آمده، در فعل جمله نهفته است و به همین دلیل، حضور واحدهای درون قلاب در این جملات حشو می نماید. به عبارت ساده تر، مثلاً در نمونه ی (۵)، از آنجا که عمل «لیسیدن» به کمک «زبان» صورت می پذیرد، حضور «زبان» در همنشینی با «لیسیدن» حشو می نماید.

اگر بخواهیم از اصطلاح مولفه های معنایی [semantic components] بهره بگیریم، می توانیم مدعی شویم که یکی از مولفه های معنایی فعلی مانند «لگد زدن»، مولفه ی [+پا] است و مثلاً «مکیدن» از مولفه ی معنایی [+لب] برخوردار است.

۴- با هم آبی حوزه ای

اجازه بدهید با هم آبی یک واحد زبان را بایک حوزه ی معنایی، « با هم آبی حوزه ای» بنامیم تا از این طریق بتوانیم با هم آبی یک واحد را با واحدی دیگر تحت عنوان « با هم آبی واژگانی» به دست دهیم. به این ترتیب، این که مثلاً «رشد کردن» در با هم آبی با حوزه ی معنایی «جانداران» وقوع می یابد، نوعی با هم آبی حوزه ای تلقی خواهد شد، در حالی که با هم آبی «لگد زدن» با «پا» نوعی با هم آبی واژگانی خواهد بود.

۴-۱ سلسله مراتب با هم آبی حوزه ای

یکی از مسائلی که به هنگام مطالعه ی با هم آبی حوزه ای می تواند مورد بررسی قرار گیرد ولی در مطالعات پورتسیگ و معنی شناسان پس از وی نادیده گرفته شده است، احتمال وقوع با هم آبی فعل با حوزه های معنایی است. برای نمونه، بر حسب رابطه ی میان حوزه های معنایی می توان دریافت که حوزه ی معنایی «حیوانات» یکی از حوزه های تشکیل دهنده ی حوزه معنایی «جانداران» است. به عبارت ساده تر، بر اساس نظریه ی مجموعه ها، مجموعه ی «حیوانات»، زیر مجموعه ی حقیقی مجموعه ی «جانداران» به حساب می آید که در نمودار (۶) قابل نمایش است.

(۶) جانداران ⊃ حیوانات ⊃ انسانها

نمودار (۶) به این معنی است که مجموعه ی «انسانها» زیر مجموعه ی حقیقی مجموعه ی «حیوانات» است و این مجموعه ی اخیر زیر مجموعه ی حقیقی «جانداران» به حساب می آید.

این مساله در بررسی با هم آیی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در نمودار (۶)، هر مجموعه ی سمت راست نسبت به مجموعه ی سمت چپ خود، حوزه ی با هم آیی وسیع تری را به خود اختصاص می دهد و این حوزه در مجموعه ی سمت چپ محدود می شود. برای نمونه، فعل «مردن» در باهم آیی با حوزه ی معنایی «جانداران» قرار دارد و به همین دلیل برای حوزه ی معنایی سمت چپ خود نیز امکان وقوع می یابد، ولی عکس این مطلب صادق نیست. برای مثال، «عروسی کردن» یکی از افعالی است که صرفاً در باهم آیی با اعضای حوزه ی معنایی «انسانها» قرار می گیرد و به همین دلیل، احتمال با هم آیی اش به اعضای همین مجموعه محدود می شود. افعالی چون «نگاه کردن»، «جنگیدن» یا «فرار کردن» در باهم آیی با مجموعه ی «حیوانات» قرار می گیرند و به همین دلیل امکان با هم آیی با مجموعه ی سمت چپ مجموعه ی حیوانات، یعنی مجموعه «انسانها» را نیز در بردارند. افعالی نظیر «تحصیل کردن»، «سخنرانی کردن»، «دعا کردن» یا «حیرت کردن» صرفاً در باهم آیی با حوزه ی معنایی «انسانها» قرار می گیرند و به همین دلیل با واحدهای حوزه های معنایی سمت راست خود، یعنی «حیوانات» امکان همنشینی نمی یابند. به این ترتیب می توان از برگردان منطقی (۷) برای نمایش با هم آیی یک فعل با یک حوزه ی معنایی بهره گرفت.

$$[Vh]=1 \equiv [h] \in [V] \quad (7)$$

بر گردان (۷) به این معنی است که $[Vh]$ ، یعنی با هم آیی یک فعل $[V]$ بایک حوزه ی معنایی $[h]$ صادق است اگر فقط اگر آن حوزه ی معنایی عضوی از فعل باشد. در این مورد می توان نمونه ها ی (۸) تا (۱۰) را بایکدیگر مقایسه کرد:

(۸) [?] آن درخت فارغ التحصیل شد.

(۹) [?] آن گربه فارغ التحصیل شد.

(۱۰) آن دانشجو فارغ التحصیل شد.

فعل «فارغ التحصیل شدن» در دو نمونه ی (۸) و (۹) در باهم آیی با «درخت»، به عنوان عضوی از حوزه ی معنایی «جانداران»، و «گربه» به عنوان عضوی از حوزه ی معنایی «حیوانات» قرار

نمی‌گیرد، زیرا بر اساس سلسله مراتب (۶)، تنها در محدوده‌ی حوزه‌ی معنایی «انسان‌ها» عمل می‌کند. در این مورد می‌توان برگردان‌های (۱۱) تا (۱۳) را به دست داد.

(۱۱) [فارغ‌التحصیل شدن] \in [جانداران]

(۱۲) [فارغ‌التحصیل شدن] \in [حیوانات]

(۱۳) [فارغ‌التحصیل شدن] \in [انسان‌ها]

این نکته می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که یکی از مولفه‌های معنایی عمل «فارغ‌التحصیل شدن»، «+انسان» است ولی به دلیل وجود این مولفه‌ی معنایی، نمی‌توان فرضاً مولفه‌ی معنایی «+جاندار» را برای «فارغ‌التحصیل شدن» صادق دانست، اگر چه هر انسانی، جاندار است.

۵- با هم آبی واژگانی

حال به سراغ چگونگی با هم آبی یک واحد واژگانی با اعضای یک حوزه‌ی معنایی می‌رویم که پیشتر گفتیم، مورد توجه پورتسیگ بوده است.

برای ورود به بحث اجازه دهید یاد آور شویم که مثلاً فعلی نظیر «لیسیدن»، دست کم به اعتقاد پورتسیگ، مفهوم، «بازبان» را در خود نهفته دارد. برای درک بهتر مطلب، دو نمونه‌ی (۱۴) و (۱۵) را با یکدیگر مقایسه کنید:

(۱۴) او با پایش به من ضربه ای زد.

(۱۵) او [با پایش] به من لگدی زد.

با مقایسه‌ی دو فعل «ضربه زدن» و «لگد زدن» در نمونه‌های (۱۴) و (۱۵) می‌توان دریافت که «لگد زدن» برخلاف «ضربه زدن» از مولفه‌ی معنایی «+پا [برخوردار است]، زیرا حضور» با پایش» را در جمله‌ی (۱۵) به حشو مبدل می‌سازد.

۵-۱ گونه‌های با هم آبی واژگانی

پورتسیگ به هنگام بحث درباره‌ی گونه‌های با هم آبی، صرفاً به دو گونه‌ی «باهم آبی اسم با فعل» و «باهم آبی اسم باصفت» اشاره می‌کند ($\leftarrow ۲$) ولاینز ($\leftarrow ۱$) نیز همین دو گونه با هم آبی را مدنظر قرار می‌دهد، درحالی که به نظر می‌رسد بتوان گونه‌های دیگری را نیز

برای باهم آیی واحدهای واژگانی معرفی کرد. در بخش های زیر به این انواع با هم آیی یک به یک اشاره خواهد شد. منظور از «باهم آیی یک به یک»، باهم آیی در نهایت محدودیت است، یعنی شرایطی که یک واحد واژگانی تنها در باهم آیی بایک واحد واژگانی امکان وقوع می یابد.

۵-۱-۱ با هم آیی با فعل

در این نوع با هم آیی واژگانی، یک فعل از مولفه ی معنایی خاصی برخوردار است که از طریق اسم همنشین با آن القاء می شود. در این مورد به نمونه های (۱۶) توجه کنید:

(۱۶) اسب	←	شیهه کشیدن
سگ	←	پارس کردن
خروس	←	قوقولی قوقو کردن
مرغ	←	قد قد کردن
پا	←	لگد زدن
زبان	←	لیسیدن

در نمونه های نظیر (۱۶)، فعلی مانند «شیهه کشیدن» از مولفه ی معنایی [+اسب] برخوردار است و به همین دلیل صرفاً در باهم آیی با «اسب» امکان وقوع می یابد. به عبارت دقیق تر، «شیهه کشیدن» نسبت به «اسب» نشاندار است. باید به این نکته توجه داشت که این باهم آیی از سوی فعل به اسم تحمیل می شود و نه برعکس. فعلی مانند «عرعر کردن» است که به با هم آیی «خر» منجر می شود و فعل «مکیدن» است که وقوع «لب» را الزامی می سازد و نه برعکس.

۵-۱-۲ باهم آیی اسم با صفت

در این گونه از باهم آیی واژگانی، یک صفت نسبت به یک اسم نشاندار تلقی می گردد. در این مورد می توان نمونه هایی نظیر (۱۷) را به دست داد.

(۱۷) مو	←	بلوند
چشم	←	میشی

اتومبیل	←	نوک مدادی
پا	←	لنگ
چشم	←	لوچ
نان	←	بیات

در این دسته از نمونه ها، یک صفت، همنشینی خود رابه یک اسم تحمیل می کند و نه برعکس. به عبارت ساده تر، آنچه می تواند «لنگ» باشد فقط «پا» است، ولی «پا» می تواند در همنشینی با صفات دیگری نیز نظیر «قوی»، «چلاق»، «بلند» و غیره قرار گیرد.

۵-۱-۳ باهم آیی اسم با اسم

این گونه از باهم آیی مورد توجه پورتسیگ نبوده است، در حالی که می تواند مطرح باشد. در چنین شرایطی، وقوع یک اسم، اسم دیگری را به باهم آیی باخود می کشاند. در این مورد می توان به نمونه های نظیر (۱۸) توجه کرد:

(۱۸) فیل	←	خرطوم
گوسفند	←	پشگل
لب	←	تب خال
مو	←	بیگودی
لب	←	ماتیک
فیل	←	عاج

در نمونه های (۱۸) نیز، واژه ای چون «خرطوم» تنها در باهم آیی با «فیل» قرار دارد و نسبت به «فیل» نشاندار است.

۵-۱-۴ باهم آیی قید با فعل

در این گونه از باهم آیی، وقوع یک قید صرفاً در باهم آیی با فعلی خاص امکان پذیر می نماید. در چنین شرایطی، قیدی نسبت به یک فعل نشاندار به حساب می آید. در این مورد می توان به نمونه هایی نظیر (۱۹) اشاره کرد:

(۱۹) گریه کردن ← زارزار

خندیدن	←	قاه قاه
پذیرفتن	←	بی چون و چرا
نگاه کردن	←	چپ چپ
خوردن	←	لُپ لُپ
راه رفتن	←	راست راست

چنین می نماید که این دسته از قیدها، نوعی تأکیدی برای فعل به حساب می آیند. شاید به همین دلیل باشد که در ساخت این قیدها از فرایند واژه سازی تکرار استفاده شده است.

۵-۱-۵ باهم آیی فعل با فعل

این گونه ی خاص از باهم آیی به وقوع افعال ردیفی [serial verbs] در جمله می انجامد. باید به این نکته توجه داشت که در این نوع با هم آیی، برخلاف باهم آیی های مطرح شده در بخش های ۵-۱-۱ تا ۵-۱-۴، با هم آیی واژگانی به دلیل وقوع یک واحد زبانی و وقوع مفهوم آن واحد در قالب یکی از مولفه های معنایی واحد زبانی دیگر نیست. اجازه دهید برای درک بهتر مطلب، ابتدا به نمونه های (۲۰) توجه کنیم:

(۲۰) گرفتن	←	نشستن: بگير بنشین
دویدن	←	رفتن: بدو برو
زدن	←	رفتن: بزن بریم
ایستادن	←	دیدن: واسا ببینم
پریدن	←	رفتن: بپر برو
گذاشتن	←	دیدن: بگذار ببینم

پیشتر گفتیم که باهم آیی فعلی نظیر «لگد زدن» با «پا» به دلیل حضور مولفه معنایی [+پا] در این فعل است. باهم آیی «خرطوم» با «فیل» یا «لُپ لُپ» با «خوردن» و غیره نیز به کمک همین استدلال امکان توضیح می یابد، ولی باهم آیی «گرفتن» و «نشستن» برای پدید آوردن زنجیره ای چون «بگير بنشین» از این طریق قابل توجیه نیست، زیرا نه در «گرفتن» می توان به مولفه ی معنایی [+نشستن] دست یافت و نه می توان به وجود [+گرفتن] در فعل «نشستن»

قابل شد. بحث درباره ی ویژگی های رفتاری باهم آبی فعل بافعل از حوصله ی این مختصر خارج است و متأسفانه، دست کم برحسب اطلاعات نگارنده، هنوز پژوهش جامعی در زمینه ی افعال ردیفی زبان فارسی چه از منظر مطالعات نحوی و چه به لحاظ معنایی صورت نپذیرفته است:

۶- باهم آبی همنشینی و باهم آبی متداعی

آنچه تاکنون در این مختصر مطرح شد، اشاره ای به هم آبی یک واحد واژگانی بایک حوزه ی معنایی یا واحدی از یک حوزه ی معنایی بر روی محور همنشینی به حساب می آمد. ولی این امکان نیز وجود دارد که بتوان بحث درباره ی باهم آبی واژگانی را به تداعی مفهوم یک واحد واژگانی نیز بسط داد. در چنین شرایطی، انتخاب واحدهای هم حوزه و ترکیبشان را بر روی محور همنشینی، می توان با هم آبی متداعی فرض کرد.

به این ترتیب، کاربرد واژه هایی نظیر، «ابر»، «باد»، «ماه»، «خورشید»، یا «سیب»، «پرتقال»، «خیار»، «نارنگی» و غیره در کنار هم، در قالب باهم آبی متداعی امکان طرح خواهد یافت. درست بررسی صناعات ادبی، کاربرد واژه هایی که در باهم آبی متداعی بایکدیگرند، «مراعات النظیر» نامیده می شود. در این مورد می توان کاربرد، «ابر»، «باد»، «مه»، «خورشید»، و «فلک» را در نمونه ی (۲۱)، یا «شمشیر»، «تیر»، «گرز» و «کمند» را در نمونه ی (۲۲) مثال زد.

(۲۱) ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

سعدی

(۲۲) به روز نبرد آن یل ارجمند

به شمشیر و خنجر، به گرز و کمند

برید و درید و شکست و بیست

یلان را سر و سینه و پا و دست

فردوسی

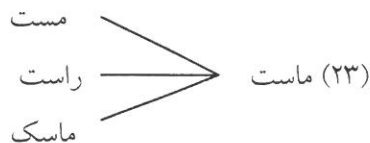
مسلماً باهم آبی واژگانی «سر»، «سینه»، «پا»، و «دست» نیز در نمونه ی (۲۲) برحسب همین با هم آبی متداعی قابل طرح است .

۱-۶ گونه های با هم آبی متداعی

انتخاب یک واحد واژگانی برحسب تداعی به شرایط مختلفی وابسته است که می تواند در سطوح مختلف زبان مورد بررسی قرار گیرد .

۱-۱-۶ تداعی آوایی

این امکان وجود دارد که یک واحد واژگانی به لحاظ تشابه آوایی سبب تداعی واحدهای واژگانی دیگر شود. در این مورد می توان تداعی واحدهایی نظیر «مار» با «مور»، «کاخ» با «شاخ»، «درد» با «سرد» و از این قبیل نام برد . یک واحد واژگانی می تواند برحسب تشابه های مختلف، به باهم آبی متداعی آوایی واحدهای واژگانی متعددی بیانجامد . در این مورد به مثال (۲۳) توجه کنید :



این دسته از تداعی های آوایی می توانند برحسب تشابه در سطح هجا یا واج طبقه بندی شوند . بخشی از آنچه در سنت مطالعات ادبی، «فن بدیع» نامیده می شود، به دسته بندی انواع با هم آبی هایی می پردازد که برحسب همین تداعی های آوایی شکل گرفته اند (←ص ۱۷۹-۱۷۸).

۲-۱-۶ تداعی سازه ای

سازه ها، یا بهتر بگوییم، تکواژهای تشکیل دهنده ای یک واحد واژگانی نیز می توانند به باهم آبی متداعی گروهی از واحدهای واژگانی بیانجامند . برای نمونه، حضور پسوند «-مند» در واژه ای چون «ثروتمند» این امکان را فراهم می آورد تا چنین واژه ای در باهم آبی متداعی با واژه هایی نظیر «هوشمند»، «دردمند»، «ارجمند» و جز آن قرارگیرد . واژه ای چون «ورزش» نیز در باهم آبی متداعی با واحدهای «نرمش»، «کوشش»، «روش»، «جوشش» و غیره قرار دارد .

از سوی دیگر، میان «بینا» و «بینش» و «بیننده» نیز به دلیل تشابه در حضور بن مضارع «بین»، با هم آیی متداعی امکان طرح می یابد.

۶-۱-۳ تداعی نحوی

با هم آیی متداعی می تواند در محدوده ی اعضای یک مقوله ی نحوی صورت پذیرد. برای نمونه واحد «از» ممکن است به تداعی واحدهای دیگر طبقه بندی حروف اضافه نظیر «به»، «با»، «در» و غیره بیانجامد. به این ترتیب، «رفت» و «گفت» هم در تداعی آوایی با یکدیگرند و هم در تداعی نحوی.

۶-۱-۴ تداعی معنایی

این امکان را نباید نادیده گرفت که واحدهای واژگانی می توانند بر حسب انواع روابط مفهومی، نظیر «هم معنایی» «تقابل معنایی»، «هم شمولی» و غیره، به تداعی واحدهای دیگر بیانجامند. به این ترتیب، «غم» با «غصه»، «رفت» با «آمد»، «قوچ» با «میش» در با هم آیی متداعی با یکدیگرند و می توانند به پیدایش شبکه ای از روابط واژگانی بر حسب با هم آیی متداعی بیانجامند.

بر اساس آنچه در بخش های ۶-۱-۱ تا ۶-۱-۴ گفته شد، واژه ای مانند «غمگین» بر مبنای انواع تداعی های یاد شده، می تواند در با هم آیی متداعی با «سنگین»، «غمناک»، «خوشحال»، «غصه دار» و غیره قرار گیرد. انواع با هم آیی های متداعی در ترکیبات عطفی زبان فارسی دارای نمونه اند. برای مثال «فیل و فنجان»، «رفت و آمد»، «دیدو بازدید»، «جنگ و صلح»، «سیخ و سه پایه»، «گاو و گوسفند»، «گوش و حلق و بینی» و غیره بر حسب همین انتخاب های متداعی، به با هم آیی انجامیده اند.

۷- نتیجه گیری

در این مقاله سعی بر آن بود تا پس از معرفی آنچه در زبان شناسی «با هم آیی واژگانی» نامیده می شود، شرایط وقوع با هم آیی بازکاویده شود و دو گونه ی آن، یعنی «با هم آیی هم نشینی» و «با هم آیی متداعی» از یکدیگر باز شناخته شوند. در این مختصر معلوم گردید که دست کم به اعتقاد نگارنده ی این سطور، با هم آیی واژگانی بر حسب تشابه صورت می پذیرد. این تشابه

می تواند به مولفه های معنایی واحدهای واژگانی نسبت به یکدیگر مربوط باشند و یا برحسب انتخاب های حوزه ای پدید آمده باشند . این که «شیهه» در باهم آیی با «اسب» قرار می گیرد ، نوعی باهم آیی همنشینی به حساب می آید که به مولفه ی معنایی [+اسب] در واحد واژگانی ، «شیهه» مربوط است، در حالی که باهم آیی «پیر» و «تیر» در نمونه (۲۴) ، نوعی باهم آیی متداعی تلقی می گردد که برحسب تشابه صورت پذیرفته و به انتخاب های حوزه ای مربوط است:

(۲۴) بدو گفت گیوای سپهدار پیر

بسی دیده ای گرز و کویال و تیر

فردوسی

درخاتمه جادارد ، به این نکته اشاره شود که بررسی جامعی در زمینه ی گونه های باهم آیی وویژه افعال ردیفی در زبان فارسی ضروری می نماید .

۸- کتابنامه

1. Lyons , J. (1977) . Semantics . 2 Vols . Cambridge : Cambridge University Press.
 2. Porzig , W. (1934) . “Wesenhafte Bedeutungsbeziehungen”. *Beitrage zur deutschen Sprache und Literatur*, 58.
 3. Trier , J. (1934) . “Das Sprachliche Feld : Eine Auseinandersetzung.” *Neve Jahrbücher Für Wissenschaft und Jugendbildung*, 10.
 4. Weisgerber , L. (1954) . “Die Sprachfelder in der geistigen Erschliessung der Welt” . *Festschrift*. Meisenheim: Hain.
۱. صفوی ، کورش . (۱۳۸۰) (از زبان شناسی به ادبیات . ج اول :نظم . تهران پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی .
۲. صفوی ، کورش . (۱۳۷۹) . درآمدی بر معنی شناسی . تهران : پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی .